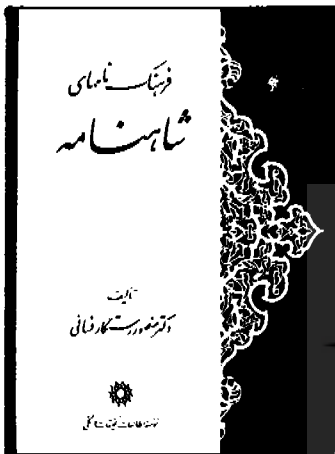


دینهودی نارسا

به فراخنای شاهنامه



فرهنگ نامهای شاهنامه

تألیف: دکتر منصور رستگار فسایی

جلد اول (آ - س)

چاپ اول: تهران - ۱۳۶۹

چهل و شش + ۵۹۲ ص

۳۰۰۰ ریال

ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۱. درآمد

شاهنامه پژوهی به مفهوم امروزی را همانند پژوهش در برخی از دیگر شاخه‌های فرهنگ و ادب ایرانی، نخستین بار اروپاییان آغاز کردند و از ابتدای سده نوزدهم میلادی، در کنار پاره‌یی از کوششها برای ویرایش انتقادی و علمی متن شاهنامه بر بنیاد سنجش دستنویسهای بازمانده این اثر، تلاشهای دیگری نیز در زمینه تدوین فرهنگ واژگان و شناخت ساختار ادبی - تاریخی - هنری این منظومه بزرگ آغاز شد. در ایران نیز از نخستین دهه‌های سده کنونی، استادان و پژوهندگانی دست‌اندرکار بررسی جنبه‌های گوناگون شاهنامه و نگارش و تدوین گفتارها و کتابهای متعدد در این زمینه بوده‌اند.

یادکردن از همه کوششهای شاهنامه‌شناختی ایرانیان و ایرانیان در طی دو سده اخیر، در این گفتار کوتاه، نه شدنی است و نه ضروری و خوشبختانه مأخذهای فهرست‌شناختی این پژوهشها، امروزه در دسترس همگان قرار دارد.^۱

یکی از شاخه‌های مهم شاهنامه‌شناسی، تدوین فهرستها و فرهنگهای فراگیر از واژگان و ترکیبها و نامهای شاهنامه است. در این راستا کار گرانبار «فریتس ولف» دانشمند ایران‌شناس

سخت‌کوش آلمانی- که در زبان فارسی به نام «فهرست ولف» یا «فرهنگ ولف»^۲ از آن یاد می‌شود - با همهٔ نارساییها و کمبودهای ناگزیر خود، یکی از شایسته‌ترین و ماندگارترین کارهاست. «فرهنگ ولف» بر بنیاد چند چاپ از متن شاهنامه که تا زمان تدوین آن کتاب منتشر شده بود (و البته نارساییها و آشفتگیهای بسیار داشت) تألیف شده است و بسامد همهٔ واژه‌ها و نامها و بخش اعظم ترکیبهای شاهنامه را در بر می‌گیرد.

۲. برداشتی کلی از ساختار کتاب کنونی

«فرهنگ نامهای شاهنامه» تألیف «دکتر منصور رستگار فسایی»، تا آن‌جا که می‌دانم، نخستین گام از سوی ایرانیان در این راه است و اکنون جلد اول آن (۱ - س) در دسترس پژوهندگان و دستداران شاهنامه قرار دارد و از آن‌جا که بیش از نیم قرن پس از انتشار «فرهنگ ولف» و در پی نشر چند متن انتقادی تازه از تمام یا بخشهایی از شاهنامه^۳ و صدها گفتار و کتابهای گوناگون در حوزهٔ شاهنامه‌شناسی، عرضه می‌شود، به طبع باید توقع بسیار زیادتری از آن داشت.

می‌توانم در این باره به کوتاهی بگویم که چنین فرهنگی، ناگزیر از یک سو پژوهندگان را به کار می‌آید که در هر مورد بتوانند بسامد هر نامی را در هر بخش از شاهنامه پی بگیرند و چگونگی کاربردهای آن را دریابند و با یکدیگر بسنجند و از سوی دیگر برای دستداران و خوانندگان شاهنامه نیز می‌تواند و باید کلیدی سودمند باشد در راهیابی به همه گوشه و کنارهای گنجینهٔ بزرگ حماسهٔ ایران. گفتنی است که بسیاری از کتابخوانان عادی و شماری از پژوهندگان علوم اجتماعی و جز آن‌که فرصت خواندن سراسر شاهنامه را نیافته‌اند و چه بسا تا آخر عمر نیز نخواهند یافت، در هنگامهای مختلف به ضرورت جستارها و پژوهشهای خویش، نیازمند شناخت پاره‌یی از نامها و داستانهای آنها در شاهنامه می‌شوند و چنین کتابی در وجه مطلوب خود، می‌تواند و باید به منزلهٔ جانشین شاهنامه، رهنمون آگاه و دقیق و دلسوزی باشد برای این گروه از خوانندگان.^۴

حال ببینیم که مؤلف «فرهنگ نامهای شاهنامه»، خود در مقدمهٔ کتاب، چه ویژگیهایی را برای آن برمی‌شمارد و چه کارآمدهایی را برای اثر خویش بر عهده می‌گیرد.

- «این کتاب، فرهنگ تحقیقی نامهای خاص شاهنامه^۵ است و طبعاً محور تمامی اسامی مندرج در متن آن، شاهنامهٔ فردوسی است.» (ص هفت)

- «داستان هر نام، بر حسب آنچه در شاهنامهٔ فردوسی چاپ مسکو آمده است، ضبط شده

است.» (ص هفت)

- «در مواردی نیز که دربارهٔ نامی تردید بوده است، آن را در حواشی کتاب ضبط کرده‌ایم.»

خواننده با خواندن همین دو سه جمله در مقدمه کتاب، فرهنگی را در نظر مجسم می‌کند که «همه نامهای خاص شاهنامه» بر بنیاد «چاپ مسکو» در متن آن آمده و به «برخی از نامهای مورد تردید» نیز در «حواشی کتاب» اشاره‌ای شده است تا هیچ جای خالی در این فهرست سراسری باقی نماند. اما در صفحه بعد می‌خواند که:

- «بعضی از نامهای اساطیری و تاریخی مشهور را که در شاهنامه نیامده است و یا بر شخص دیگری جز قهرمان اصلی دلالت دارد، در حواشی کتاب ذکر کرده و داستانهای آنها را بازگو نموده‌ایم تا جای خالی این داستانهای حماسی در کتاب احساس نشود که این کوشش مقدمه‌ای خواهد بود برای تهیه فرهنگ اساطیری ایران...» (ص هشت)

- «در این کتاب، تنها نام خاص جانداران ذکر شده و [کتاب] فاقد نام مکانها، اشیاء و موجودات بیروح است.» (ص هشت)

بدین سان خواننده، هنوز از تجسمی که بر بنیاد بیان مؤلف (در ص هفت) از این فرهنگ در ذهن داشت، چشم برهم نزده که درمی‌یابد مؤلف از یک سو نامهای خاص شاهنامه را که خود موضوع فرهنگ حاضر شمرده بود، بدون در نظر گرفتن شمول عام آن، تنها به جانداران محدود کرده و دیگر نامها را که بازشناختن کاربردهای آنها در شاهنامه برای بسیاری از پژوهندگان و حتی خوانندگان عادی این اثر، گاه سخت ضروری می‌نماید، در شمار نامهای خاص شاهنامه نیاورده است. از سوی دیگر، چهارچوب عنوان و موضوع کتاب را نادیده گرفته و بسیاری از نامها را که هیچ ربطی با شاهنامه ندارد، به نقل از منظومه‌های داستانی دیگر و یاکتابهای تاریخی و یا نسخه بدل‌های کم‌اعتبار زرنویسهای چاپ مسکو و جز آن، در حاشیه صفحه‌ها آورده و داستانهای آنها را نیز ذکر کرده است تا به گفته وی، هم «جای خالی آنها در کتاب احساس نشود» و هم «مقدمه‌ای باشد برای تهیه فرهنگ اساطیری ایران».

«فرهنگ اساطیر (نه اساطیری) ایران»، عنوانی است عام که دایره شمول بسیار گسترده‌ای دارد و اگر قرار باشد کسی یا کسانی به تدوین آن همت گمارد (یا گمارند)، طرح و برنامه‌ای جداگانه خواهد داشت و نمی‌توان آوردن برخی از نامهای پراکنده از این جا و آن جا در حواشی «فرهنگ نامهای شاهنامه» را - که بنا بر عنوانش کاری است منحصر به شاهنامه - کوششی مقدماتی برای تهیه آن قلمداد کرد.^۶

کاری که «دکتر رستگار» در تدوین این کتاب بر عهده گرفته و زحمتی که بر سر آن کشیده، البته ستودنی است و بی‌یادکرد مؤلف نیز پیداست که از «دلبستگی شیفته‌وار به شاهنامه فردوسی» برمی‌آید.^۷ اما علاقه وافر به شاهکار بزرگ استاد توس، اگر شرط لازم برای رویکرد به

چنین کار پرزحمتی باشد - که هست - شرط کافی نیست و بدون روشمندی در کار و پایبندی به ساختاری منسجم و یکدست در تمام کتاب و رعایت دقیق ضابطه‌های پژوهشی در چنین تحقیق حساسی، چه بسا که نقض غرض خواهد شد و برآیندی سزاوار نخواهد داشت.

در این باره، چند نکته کلیدی را یادآوری می‌کنم:

(۱) همان‌گونه که گفته شد، فرهنگی با این عنوان، باید (به تأکید می‌گویم: باید) همه نامهای خاص شاهنامه فردوسی - خواه نامهای جانداران، خواه اسمهای بی‌جانها - را در برگیرد که این کتاب - چنان‌که اشاره رفت - فاقد چنین شمولی است.

(۲) هیچ نامی که در شاهنامه نیامده است، نباید در کتابی با این عنوان - که حوزه شمول آن منحصر به شاهنامه است - بیاید. در کتاب حاضر، از این اصل بدیهی عدول شده و حجم کتاب بیهوده افزایش یافته است.

(۳) برخی از نامها را که پیوند ساختاری و واژگانی یا پیوستگی داستانی با نامهای شاهنامه دارند، می‌توان در زیرنویسهای صفحه‌ها یا یادداشتهای پایان چنین کتابی، تنها در مقام سنجش و روشنگری آورد. در این کتاب چنین روشی به کار گرفته نشده است.

(۴) یادداشتها و توضیحات زیرنویس، باید با حروفی ریزتر و متمایز از حروف متن و بدون تودرتویی‌های خسته‌کننده بیاید و البته ترجیح با آوردن یادداشتها در پایان کتاب و یا پایان هر یک از حرفهای الفباست. اما در این کتاب، یادداشتها در پایین صفحه‌ها و با همان حروف متن و با انتقال از صفحه‌یی به صفحه یا صفحه‌های دیگر آمده و گاه یادداشتهای یک صفحه با یادداشتهای بازمانده از صفحه‌های پیشین، در پی هم و با خط فاصلی قرار گرفته است که موجب اغتشاش در کار مطالعه می‌شود.

(۵) داستان هر نام در چنین فرهنگی باید در نهایت ایجاز و به صورتی جامع و مانع و با پرهیختن از هرگونه حشو و زوائد و تکرارهای بی‌جا، با نثری ساده و امروزی بیان شود و از آنجا که بسیاری از این داستانها به دلیل کارکردهای مشترک دارندگان آن نامها، خواه‌ناخواه تکراری است، باید تمام یا بخشی از این داستانها به نخستین مورد یادکرد آنها بازگرد داده شود. اما در این کتاب، گاه داستانهای زندگی و رزمهای شهریاران و پهلوانان به تفصیلی بیش از حد فرهنگ نامها و در مقیاس بازنوشت شاهنامه به نثر - و حتی در موردهایی به تکرار - آمده است. نثر این خلاصه داستانها همواره ساده و امروزی نیست و گهگاه تأثیر ساختهای کهن نثر فارسی و کاربدهای منسوخ در آنها دیده می‌شود.

(۶) منبعها و مأخذهای چنین فرهنگی، همه باید دست‌اول و برخوردار مؤلف با آنها انتقادی و سنجشی و نکته‌سنجانه باشد و مأخذهای با اعتبارتر و پژوهشهای ناسخ، جای مأخذهای

کم‌ارزش‌تر و تحقیقات منسوخ را بگیرد. اما در این فرهنگ - هر چند شمار منبعها و مأخذهای دست‌اول کم نیست - همواره از چنین مأخذهایی بهره‌برداری اصولی نشده و گاه در نقل قول از آنها اصل آلام فالآلام رعایت نگردیده و برخی از منبعها و پژوهشهای مهم (بویژه کارهای دهه‌ها و سالهای اخیر) بکلی نادیده انگاشته شده است.

۷) متن شاهنامه مستند کار مؤلف - چنان‌که تصریح کرده - چاپ مسکو است (که البته اعتباری نسبی و مشروط دارد). اما مؤلف از یک‌سو در مورد‌های متعدد، کار خود را مستند به چاپهای کم‌اعتبارتری چون چاپ بروخیم و دبیرسیاقی و حتی چاپ محمدباقر شیرازی در بمبئی کرده و از سوی دیگر، کارهای متن‌شناختی شاهنامه در دهه‌های اخیر، از جمله دستاوردهای زنده‌یاد «استاد مجتبی مینوی» و همکاران فرهیخته‌اش در «بنیاد شاهنامه» و ویرایش «استاد جلال خالقی مطلق» را (که دو دفتر از آن منتشر شده) مورد اعتنا و توجه قرار نداده است.

۸) متن چنین فرهنگی - اع‌م از ضبط نامها و شرح و توضیح و داستان آنها - باید از چنان انسجامی برخوردار باشد که خواننده را دچار تردید و سردرگمی نکند و به برداشتی درست از هر نام رهنمون شود. اما خواننده فرهنگ کنونی، در مورد‌های متعددی با نامهای بلا‌تکلیف و چندگونه و یا برداشتها و توضیحهای چندگانه (و گاه بکلی متناقض و حتی آشکارا نادرست) روبرو می‌شود. بخشی از این ناستواری در یادکرد نامها، به طبع معلول در دست نبودن متنی ویراسته و یگانه از شاهنامه و وجود نسخه بدلها و روایت‌های گوناگون از بسیاری از نامهاست؛ اما بخش دیگر آن را باید به نوسان مؤلف در میان گونه‌های یک نام و نداشتن برخوردی تحلیلی و پژوهشی با نامها و یا غلط‌خوانی متن، بازسته دانست.

۹) غلط‌های چاپی در همه کتابها چشم‌آزار و فکر‌آشوبند؛ اما برتافتن آنها در فرهنگها، براستی دشوار است. در این فرهنگ متأسفانه شمار این غلطها کم نیست^۸ و این خود به تنهایی لطمه‌ی شدید به حاصل زحمتهای مؤلف می‌زند.

۱۰) در شاهنامه به شماری از کسان یا موجودها برمی‌خوریم که در داستانها نقش یا نقشهایی دارند؛ اما نامی بدانها داده نشده است و تنها با عنوان یا لقب یا توصیفی شناسانده شده‌اند. مؤلف کتاب، این کسان یا موجودها را «نقش‌آفرینان بی‌نام» خوانده و صفتها یا لقبهای آنها را در شمار دیگر نامها آورده است. حق این بود که برای این منظور فصلی جداگانه در نظر می‌گرفت تا نامهای مشخص از این گونه مورد‌ها متمایز می‌ماند و کتاب را از حالت آشفتگی و کشکول‌وارگی درمی‌آورد.

۱۱) آوردن اسمهای نوع یا صفت‌های نسبی یا عنوانها به جای اسم خاص در فرهنگ نامها، هیچ محملی ندارد. اما در این فرهنگ به مورد‌های بسیاری از این دست برمی‌خوریم که از آن

جمله‌اند: آدمی، آرشی، آزاده، آهرمنی، اژدها، اسفندیاری، افراسیابی، الانی، ایرانی، ایرجی، بابکی، برهمن، بستی، بغدادی، بلخی، بلوچی، پارسی، پری، پنج دلاور، جمشیدی، جنی، چینی، خان، خاقانیان، دانای چین، دهقان (= ایرانی) و مانند آنها.

۱۲) یکی از روشهای پسندیده و سودمند در فرهنگ‌نویسی عصر جدید، کاربرد کوته‌نوشتها^۹ به جای عنوانهای طولانی کتابها و نامهای چندواژگی جایها و کسان و جز آن است. در این فرهنگ - جز در موردهایی اندک‌شمار - از این روش پیروی نشده و در نتیجه عنوانهایی مرکب از چندین واژه، دهها بار در طول کتاب تکرار شده است.

۳. نارساییها و نادرستیهای در مقدمه و متن

آشفته‌گی در تدوین کتاب، از مقدمه آن آغاز می‌شود. در حالی که همه صفحه‌های پنج تا چهل و شش، مقدمه خوانده شده است، مؤلف امضای خود را در پایان صفحه‌ٔ ۴ آورده و باز هم مقدمه را در صفحه‌های بعد ادامه داده و زیرنویسهای مقدمه را نیز یکبار برای صفحه‌های پنج تا بیست در ۱۲۲ شماره و یکبار برای صفحه‌های سی تا چهل در ۸۴ شماره جداگانه آورده است. حق این بود که بخش نخست این مقدمه (تا صفحه‌ٔ ۴) - که جنبهٔ توضیحی دارد - زیر عنوانی مانند سرآغاز و بخش دوم آن (از صفحه‌ٔ ۵ تا چهل و شش) - که صیغهٔ تحلیلی دارد - با عنوانی چون پیشگفتار می‌آمد.

در ص سیزده / س ۲۱ و ۲۲ به نقل از «حماسه‌سرایی در ایران» آورده‌اند: «ناهید (کتایون) که در شاهنامه زن گشتاسب است، ولی همین زن در اوستا نامش هوتوس و در پهلوی هوتوس است.» پرسیدنی است که چه دلیلی برای این همانی زنی به نام ناهید (کتایون) - دختر قیصر روم و همسر گشتاسب - در شاهنامه و زنی به نام هوتوسا - از خاندان نوزری - در اوستا وجود دارد که مسئلهٔ شگفت‌دگرگونی این دو نام، مورد بحث قرار گیرد؟ آیا گشتاسب نمی‌توانسته است با دو زن در یک زمان و یا در زمانهای مختلف، پیوند زناشویی داشته باشد؟

در ص پانزده / س ۸ پس از توضیحی درست دربارهٔ شکل نام اسفندیار در اوستا و پهلوی، نوشته‌اند: «مرحوم بهار می‌نویسد نام این شخص در پهلوی همه‌جا بدون تخلف شپندیان است.» استناد به نظرها و برداشتهای زنده‌یاد م. ت. بهار دربارهٔ واژه‌های زبان پهلوی، امروزه هیچ محملی ندارد و در حکم بازگرد به مأخذی منسوخ است و همین مورد هم درست نیست و نام اسفندیار در اوستا سینهٔ داته و در پهلوی شپندیات و یا شپندیاد است و شپندیان برآیند غلط‌خوانی خط پیچیده و نارسای پهلوی است.

در ص پانزده / س ۲۹ از «حماسه‌سرایی» نقل قول کرده‌اند که: «منشأ تحریف نام وندریمان

به اندریمان در شاهنامه ضرورت شعری بوده است.»

می‌گوییم هر دو شکل این نام - و حتی شکل سوم آن اندریمان - در وزن شعر شاهنامه می‌گنجد و هیچ‌گونه ضرورت وزنی (با ضرورت دیگر شعری) نمی‌تواند انگیزه این دگرگونی باشد.

در ص نوزده / س ۷ گستم پسر گزدهم خوانده شده است که سند معتبری ندارد و تنها به استناد دو بیت الحاقی در داستان «رستم و سهراب» مطرح گردیده است. (= چاپ مینوی، ب ۱۷۱ - ۱۷۲)

در ص بیست و سه / س ۲۲ در نقل گونه‌های نام فرنگیس، جای فریگیس که در ترجمه بنداری و در «داستان سیاوش» (چاپ مینوی) و ویرایش «خالقی مطلق» آمده، خالی است. در ص سی و دو / س ۱۶ پست به معنی نوعی شیرینی (؟) آمده، اما در ص ۴۳ / زیرنویس ۶ شربتی که با مغز جو می‌ساختند (؟) توصیف شده است.

در ص سی و نه / س ۲۴ - ۲۵ مؤلف تأسف می‌خورد که داستان وهروز دلاور پیر هشتادساله ایرانی از شاهنامه حذف شده است.

این بدان معنی است که مؤلف، فردوسی را در گزینش داستانهای شاهنامه و کاربرد منطق ویژه‌ای در ساختار این منظومه، صاحب‌نظر نمی‌شناسد و شاهنامه را نه حماسه‌یی دارای چهارچوب به دقت برگزیده و بر ساخته؛ بلکه چنگی می‌داند که می‌توان هر داستانی را به سلیقه و انتخاب هر کس بدان افزود (و لابد از آن کاست)!

در ص چهل تا چهل و سه، زیر عنوان نقش‌آفرینان بی‌نام شاهنامه، بسیاری از لقبها و صفتها آمده که بدیل نامهای مشهور است و دارندگان آنها را نمی‌توان بی‌نام خواند، مانند تهمتن و سگری (= رستم)، خاورخدای (= سلم)، دانای ایران (= جاماسپ)، روین تن (= اسفندیار). همچنین صفت‌های نسبی مانند ایرانی، جمشیدیان و ساسانیان، صفت‌های جانشین موصوف همچون شب‌دیز و شبرنگ (نام اسبهای مشهور خسرو پرویز و سیاوش) و عنوانهایی مثل دوازده رخ (عنوان کلی دوازده تن از دلاوران ایرانی و نام داستان نبردهای تن به تن آنان با هم‌آوردان تورانی‌شان) و هفت یل (عنوان کلی هفت تن از دلیران ایرانی) را در زمره بی‌نامان بر شمرده‌اند. در ص ۲۳ / ص ۵ - ۶ گفته شده است که: «ابلیس... بر کیومرث و فرزند وی سیامک بشورید.»

ابلیس در داستان کیومرث و کشته شدن سیامک نقشی ندارد و آهرمن (= اهریمن) و فرزند وی که از او با عنوان بچه دیو و دیوبچه و پور آهرمن و یا نام خزوران (خروزان) دیو یاد می‌شود، در این رویداد دست دارند. مؤلف خود در ص ۳۴۷ زیر نام خزروان، همین رویداد را به اهریمن و

بچه او نسبت داده است.

در ص ۷۰ / س ۴ و ص ۲۳۰ / س ۴ و ۲۲ اسپنوی را کنیز تژاو پهلوان تورانی معرفی کرده‌اند که با وصف فردوسی از او برابر است؛ اما کنیز را به معنی پرستار و خدمتگزار گرفته‌اند و یادآوری نکرده‌اند که این بانو، دختر افراسیاب و همسر تژاو و خاله کیخسرو بوده است.

در ص ۸۱ / س ۲۳ نخستین داوری اسفندیار درباره رستم را پس از تیر زدن رستم به چشم وی، به نقل از شاهنامه آورده‌اند: «به مردی مرا پور دستان نکشت...»

اما آخرین خطاب اسفندیار به رستم: «... که از تو ندیدم بد روزگار» و واپسین سخن اسفندیار در آستانه مرگ:

«... که بر من زگشتاسپ آمد ستم» را نیاورده‌اند. این به معنی آن است که حکمی منسوخ و مردود را به جای حکم ناسخ و نهایی بیاوریم.

در ص ۹۹ / زیرنویس، درباره آغریو و لقب گویت‌شاه که بدو داده شده، از پژوهش دکتر احمد تفضلی در این باره که در گزارش مینوی خرد آمده است، یاد نکرده‌اند. آیا این بی‌اعتنایی به منبعها و مأخذهای پژوهشی نوین را - که در سراسر کتاب، بارها به چشم می‌خورد - آن هم در کتابی که سروکارش با مهم‌ترین سند فرهنگ ایرانی است، چگونه می‌توان توجیه کرد؟

در ص ۱۸۵ در زیرنویس مربوط به بیت: «که خورشید بعد از رسولان مه / نتابید بر کس ز بوبکر به» (که در اصالت آن جای بحث است)، با اشاره به نام بوبکر (= ابوبکر) آمده است: «فردوسی گاهی این نام را بدون قصد اشاره به خلیفه اول به کار برده.» و در پی آن، بیت «چو با تخت منبر برابر کنند / همه نام بوبکر و عمر کنند» را شاهد مثال آورده‌اند.

می‌پرسیم که: اگر منظور فردوسی از آوردن این نامها، اشاره به خلیفگان یکم و دوم (و به طور غیرمستقیم اشاره به اوضاع و احوال اجتماعی - سیاسی ایران در نخستین چهار سده تاریخ هجری و دستگاههای حاکم بر آن) نیست، پس به کیست؟

در ص ۲۴۳ بیت زیر را از چاپ مسکو (ج ۷) شاهد نام پارس آورده‌اند: «چو میلاد و چون پارس مهربان / چو پیروز اسب افگن از گرزبان». اما در ص ۲۴۷ ضبط دیگری از این بیت را به نقل از چاپ دکن (ج ۳) شاهد نام پرویز آورده‌اند: «چو میلاد و چون آرش مرزبان / چو پرویز اسب افگن از گرزبان». در ص ۲۷۲ ضبط نخست همین بیت را شاهد نام پیروز آورده و همان توضیح زیر نام پرویز را تکرار کرده‌اند.

خواننده برآستی سرگیجه می‌گیرد و سرانجام هم در نمی‌یابد که نام این شخص که در رایزنی برای گزینش جانشین یزدگرد بزه کار حضور دارد، پرویز است یا پیروز و آنچه فردوسی گفته، ضبط نخستین است یا دوم.

در ص ۲۵۱ / س ۱۴ آمده است: «پشنگ فرزندزاده زادشم و تور بود.»

این نسبت اشتباه است و درست آن است که: «پشنگ فرزند زادشم و فرزندزاده (نبیره یا نوه)

تور بود.»

در ص ۳۰۳ سخن از «نفرین پشوتن و اسفندیار به بهمن» به میان آمده که اشتباه فاحش است و باید باشد: «نفرین... به گشتاسپ.»

در ص ۳۰۸ نام جبرئیل را به استناد بیتی که در چاپ مسکو (ج ۵، ص ۲۲۵ - ذیل یادداشت شماره ۸) آمده است، ثبت کرده‌اند (به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل / به کف ابر بهمن، به دل رود نیل) و در زیرنویس توضیح داده‌اند که: «بیت مورد مثال از زبان دلاوران ایرانی است درباره کیخسرو. فردوسی در جای دیگر نیز از این نام برای ستایش محمود استفاده کرده و سروده است: پس لشکرش هفتصد ژنده پیل / خدای جهان یارش و جبرئیل.»

مؤلف جای بیت اخیر را - که به احتمال زیاد مانند قرینه‌اش، افزوده و الحاقی است - ذکر نکرده و نیز یادآور نشده است که بیت: «به تن ژنده (زنده) پیل و...» در آغاز شاهنامه (چاپ مسکو، ص ۲۶، ب ۲۱۲) و زیر عنوان «ستایش سلطان محمود» (?) آمده و به احتمال زیاد، کاتبی آن را به سلیقه خود به داستان کیخسرو برده و از زبان پهلوانان ایرانی خطاب به شه‌ریار ایران قرار داده است، همچنان که ناظم یا کاتب دیگری، این بیت و بیت‌های دیگری را به هم بافته و در آغاز شاهنامه و سرآغاز برخی از داستانهای این حماسه جای داده و از زبان فردوسی خطاب به محمود وانمود کرده است. وگرنه «جبرئیل» خواننده شدن «کیخسرو» از زبان پهلوانان، از آن حرف‌هاست که هیچ همخوانی ساختاری با درونمایه و زبان و بیان شاهنامه ندارد و همان اندازه باورنکردنی و ناپذیرفتنی است که ستوده بودن و «جبرئیل» خوانده شدن محمود از سوی فردوسی!

در ص ۳۰۹ / س ۱۴ - ۱۵ نوشته‌اند: «به سیاوش مژده بردند که اگرچه جریره خُردسال بود، خداوند او را فرزندی داد.»

از مأخذ این بیان عجیب، در کتاب ذکری به میان نیامده است؛ اما در شاهنامه (چاپ مسکو، ج ۳، ص ۱۱۸) جریره به کسی که نامه او و خبر زادن فرزندش «فرود» را برای «سیاوش» می‌برد، می‌گوید: «بگوش (به سیاوش بگو) که هر چند من سالخورده / بدم، پاک یزدان مرا شاد کرد.»* معلوم می‌شود سالخورده را در این بیت - که مأخذ بیان نقل شده از ص ۳۰۹ است - به معنی خُردسال گرفته‌اند که نتیجه آن، چنان وارونه‌گویی شگفتی شده است!

خوانندگان شاهنامه، پیش از رسیدن داستان سیاوش به بیتی که از زبان جریره نقل کردیم، نیز به سادگی درمی‌یابند که «جریره» بزرگترین دختر «پیران و یسه» بوده و پیران خود به هنگام تشویق سیاوش به زناشویی و معرفی دختران خویش، می‌گوید: «ازیشان جریره است مهر به

ل / که از خویریوان ندارد همال. (همان، ج ۳، ص ۹۲، ب ۱۴۲۴)

در ص ۳۱۱ / زیرنویس، به نقل از حاشیه «برهان» و با اشاره به فرگرد دوم «وندیداد» آمده است: «او (جمشید) نخستین کسی است که اهورامزدا دین خود را به وی سپرد.»

اما در فرگرد دوم وندیداد، «اهوره مزدا» به «جم» فرمان دین‌برداری می‌دهد و «جم» آن را می‌پذیرد و تنها سامانمند کردن کارهای جهان استومند و مردمان و دیگر آفریدگان «اهوره مزدا» را خویشکاری می‌گیرد.^{۱۰}

در ص ۳۱۴ / زیرنویس، به نقل از «فرهنگ نامهای اوستا» (مستند به کتاب نهم دینکرت) آمده است: «به موجب روایات متأخر، جمشید بدون آن که مطلع باشد، به دیوی گوشت داد و این عمل موجب شوربختی او شد.»

گناه یاد دادن گوشتخواری به مردمان یا گوشت‌دادن به دیوان یا پیوندگزینی با دیوان که در رهای از گزارشهای اوستا و برخی از روایتها و متنهای دینی پارسی میانه به «جم» (= جمشید) شمرده شده، برآیند غلط‌خوانی و ترجمه نادرست بند ۸ یسنه ۳۲ در «گاهان زرتشت» است. بردان این بند در گزارش اوستای نگارنده این سطور^{۱۱} چنین است:

«جم و یونگهان نیز - که برای خشنودی مردمان و خویشتن، خداوند جهان را خوار شمرد - این گناهکاران نامبردار است.»

این درست همان گناهی است که فردوسی به روایت و بیان ویژه خویش بر «جمشید» می‌شمارد:

«یکسایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن ^{۱۱} شاه یزدان‌شناس	ز یزدان بی‌بیچید و شد ناسپاس...
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست...
چو این گفته شد فرّ یزدان از اوی	بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی
منی ^{۱۲} چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار...» ^{۱۳}

در ص ۳۳۰، خاقان را به عنوان لقب پادشاه چین که در جنگ «هماون» به یاری افراسیاب ستافت، آورده‌اند. اما بیتی که شاهد مثال نام اوست، نه از داستان آن جنگ، بلکه از داستان هروزی «زال و رودابه» است و آن هم با ترکیب متن و نسخه بدل و دستکاری در نسخه بدل. در کتاب مسکو (ج ۱، ص ۱۶۲) در جزو نسخه بدل‌های بیت ۴۰۲ از زبان رودابه آمده است: «نه فغفور خوانم، نه خاقان چین» که در این کتاب آن را به صورت «نه فغفور خواهم...» درآورده‌اند. اما در ص ۴۰۶ همین کتاب، همین بیت ۴۰۲ را از متن و به صورت: «نه قیصر بخواهم، نه فغفور...» نقل کرده‌اند، زیرا در این مورد دیگر نیازی به نام «خاقان» نبوده است!

در ص ۳۹۲، دی را - که روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هر ماه و دهمین ماه سال، بدان نامیده شده - به نقل از «برهان قاطع» نام ملکی نوشته‌اند.

دی به معنی دادار و آفریدگار است و نه نام ملکی. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! در ص ۳۹۴ / زیرنویس، گفته‌اند: «در شاهنامه با نام دیو از زمان پادشاهی ضحاک آشنا می‌شویم». در صورتی که هم ایشان در ص ۳۴۷ همین کتاب زیر نام خزروان که «بچه دیو» و «دیو سیاه» خوانده شده است، به حضور دیو در داستان «کیومرث» (نخستین داستان شاهنامه) اشاره کرده‌اند و البته از یاد نبرده‌ایم که در ص ۲۳، ابلیس را به جای دیو بر کیومرث و فرزندش سیامک شورانده‌اند. این یک بام و چند هوا را در یک کار پژوهشی - آن هم درباره شاهنامه - به چه چیز جز نابسامانی و ازهم‌گسیختگی مطالب می‌توان تعبیر کرد؟

در ص ۴۳۴ / زیرنویس، داستان بلند آوازه بیژن و منیژه را بیژن و رستم خوانده‌اند که معلوم نیست برای رعایت حریم جهان‌پهلوان بوده یا محض استتار وجود منیژه دختر افراسیاب، خواهرزن سیاوش، خاله کیخسرو و همسر نوه رستم (= بیژن)!^{۱۲} در ص ۵۲۸، سام پسر نریمان خوانده شده که روایتی است کهنه و نادرست و روایت صحیح آن گرشاسپ نریمان (= نرمنش، مردانه، دلیر) از خاندان سام. در این باره در بسیاری از منابع معتبر، از جمله در گزارش اوستای استاد زنده‌یادم «ابراهیم پورداود» و حماسه‌سرایی در ایران اثر استاد بزرگوارم «دکتر ذبیح‌الله صفا» توضیح کافی داده شده است.

۴. سهو در نقل قول (روایت نادرست از متن) و کاربُردهای غلط یا منسوخ و نگارش نادرست یا نارسا

در ص شش / س ۳۱ «تا چه قبول افتد و که در نظر آید» را از حافظ نقل کرده‌اند که درست آن «تا که قبول افتد و چه در نظر آید» است.

در ص هفت / س ۲۱ - ۲۲: «تغییراتی که ... در متن نشان دهیم» باید باشد: «تغییراتی را...». در ص ده / س ۷ - ۸: «نمی‌توان از میان صورتهای مختلف یک نام، یکی را برگزید و دیگران را فراموش ساخت.» که باید باشد: «نمی‌توان ... یکی را برگزید و دیگر صورتهای را (یا: بقیه را) فراموش کرد.»

در ص یازده / ص ۲۷ - ۲۸: «قهرمانان ایرانی و ... پرآوازه بوده‌اند؛ اما به یکسان در شاهنامه و دیگر آثار ادبی، داستان زندگی‌شان مورد توجه قرار نگرفته است.» که به روال ساده و درست زبان فارسی، چنین می‌شود: «قهرمانان ایرانی و...؛ اما داستان زندگی‌شان در شاهنامه و دیگر آثار ادبی، به یکسان مورد...»

در ص ۳۴ / ۲۳، هفتخوان آمده که غلط رایج و مشهوری است؛ اما یک فارسی‌زبان یقیناً هفت‌خان می‌نویسد. (این اشتباه در ص ۶۵ / ۲۸ و موردهای دیگری در کتاب نیز با بردن هفتخوان و خوان به جای هفت‌خان و خان تکرار شده است.)

در ص ۱۱ / ۱۴ زیرنویس: «که از رویان به مرو انداخت یک تیر» به نقل از «ویس و رامین» به جای «که از آمل...» آمده است. (روایت «که از رویان...» در برخی از نسخه‌های بدلای «ویس و رامین» آمده و در «حماسه‌سرایی در ایران» هم به همین صورت نقل شده که نقل مؤلف این هنگام هم ظاهراً با واسطه از آن‌جاست. اما ضبط «که از آمل...» که در منظومه فخرالدین اسعد آمده، بر آن و بر نسخه‌های بدلای چون ساری و گرگان نیز برتری داده شده و با روایت «جمل‌التواریخ والقصص» هم یکسان است.

در ص ۶۲ / ۱۹ زیرنویس: یارای کاربُرد اشتباه رایجی است به جای یارایی. در ص ۱۰۰ / ۲۲: «گرفتاران ایرانی را در ساری بماند.» نگارش فارسی امروزی نیست و کاربرد فعل ماندن به وجه متعدی دیرزمانی است که منسوخ شده و امروزه دیگر هیچ فارسی‌زبانی نمی‌گوید کسی یا چیزی را در جایی ماندم.

در ص ۱۰۰ / ۲۸: بخشش در کاربرد نادرست (هر چند رایج) به جای بخشایش آمده است.

در ص ۱۲۱ / ۱۷: از نبرد دوازده رخ یاد می‌شود که یکی از نبردهای مشهور دلاوران رانی و تورانی است. این عنوان در سه جای دیگر کتاب نیز به همین صورت درست آمده است؛ اما در ۹ مورد دیگر نسخه بدل آن یازده رخ آمده و گاه در یک صفحه، هر دو شکل را می‌بینیم که نشانه آشکار نابسامانی در تألیف و نگارش کتاب و یادآور این گفته فردوسی است که: «سخن‌ها به بردار بازی بود!»

در ص ۲۳۳ / ۱۷: در نقل قول از شاهنامه چین، ستان به جای چینستان آمده که برآیند خوانی متن و نشانه‌گذاری بی‌جا و نادرست است.

در ص ۲۵۳ / ۴ زیرنویس: زند و اوستا (غلط مشهور قدیم) به جای ژند اوستا آمده است.

در ص ۲۶۷ / ۲۷: «آرامش ایران را از سپاه دور سازد.» تعبیری نادرست است و به ظاهر می‌خواسته‌اند بنویسند: «آرامش را از سپاه ایران دور سازد.» که یا باید چنان تعبیری را نتیجه دقتی در هنگام نگارش دانست و یا طبق معمول، کاسه و کوزه را بر سر حروفچین شکست!

در ص ۳۰۹ / ۱۲ - ۱۳ می‌خوانیم: «پیران پس از چندی، مصلحت کار سیاوش را، رنگیس دختر افراسیاب را برای سیاوش به زنی گرفت.» و نیز در ص ۴۱۳ / ۱۲ آمده است:

«سام دیدار رستم را به زابلستان آمد.»

در هر دو مورد، کاربرد را در پی اسم (سیاوش و رستم) شیوه‌ای امروزی نیست و منسوخ است. آیا خوانندگان چنین فرهنگی، فارسی‌زبانان امروزی‌اند یا آن‌که باید سخن‌گویان به زبان فارسی دري خراسانی هزار سال پیش، سر از گور بیرون آورند و آن را بخوانند؟ (از قضا در این گونه موارد دیگر نمی‌شود به سراغ دیوار کوتاه حروفچین رفت!)

در ص ۳۵۸ / س ۸: «خسرو باژ و برسم برگرفت.» تعبیر دقیقی نیست و نمی‌توان فعل گرفت را به قرینه فعل برگرفت حذف کرد. باژ (= واژ) نیایشهای کوتاهی است که در هنگامهای ویژه‌ای - و از جمله هنگام نشستن بر سر خوان (سفره خوراک) - آهسته زیر لب می‌خوانند و در اصطلاح ترکیب باژگرفتن را در مورد آن به کار می‌برند. اما برسم ترکه‌های باریک درخت انار یا برخی از درختان دیگر است که هنگام نیایش آفریدگار و میثویان و نیز همزمان با باژگرفتن، بر دست می‌گیرند و ترکیب بر دست گرفتن یا فعل پیشوندی برگرفتن را در مورد آن می‌آورند. در این مورد خاص تعبیر دقیق و درست این است که: «خسرو برسم بر دست، باژگرفت.» هر چند که در مآخذ این تعبیر در شاهنامه، سختی از «برسم پرست گرفتن خسرو» نیامده و تنها «بندوی» دایره «خسرو پرویز» است که «برسم به دست» توصیف می‌شود: «خرامید (خسرو پرویز) خندان و بر خوان نشست / بشد نیز بندوی برسم به دست / جهاندار بگرفت واژ نهان / به زمزم^{۱۵} همی رای زد با مهان.» (چاپ مسکو، ج ۹، ص ۱۳۲، بب ۲۰۷۵ - ۲۰۷۶)

در ص ۴۰۳ / س ۲۳: در یادکرد از داستان اسب‌گزینی رستم، چوپان نگاهبان رخسار چوپان میهن پرست خوانده‌اند که تعبیری سیاسی و روزنامه‌گی و متعلق به عصر جدید است و واژه‌هایی چون میهن و میهن پرست مفهومی دارد متفاوت با آنچه در توصیف گفتار و رفتار چوپان نگاهبان «رخسار» در شاهنامه می‌توان بیان داشت.

در وصف چوپانی که در پاسخ رستم در هنگام پرسش از بهای «رخسار»، می‌گوید: «... که گری رستمی / برو راست کن روی ایران زمی / مرا این را بر و بوم ایران بهاست / بدین (برین) بر تو خواهی جهان کرد راست.» می‌توان تعبیری چون ایران دوست را به کار برد.

در ص ۴۴۹ / زیرنویس: مطلبی را به نقل از دکتر مهرداد بهار، در کتاب اساطیر ایران توضیح داده‌اند؛ اما در بازگردن پایان این مطلب، گذشته از این کتاب، به کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه اثر دکتر م. ع. اسلامی ندوشن نیز اشاره کرده‌اند!

۵. نتیجه و پایان

فرهنگ‌نویسی، هم به وجه عام و هم در مورد رشته‌ها یا بخشهای ویژه‌ای از زبان و ادب و

شاخه‌های خاصی از دانشهای بشری، کاری است کلیدی و بسیار حساس و هر گاه برداشتهای نارسا و رهنمودهای نادرست در فرهنگی - که در واقع جانشین همه موضوعهای حوزه شمول عنوان خود به شمار می‌آید - راه یابد، البته مایه گمراهی خوانندگان آن و وارد آمدن لطمه شدید به روند یادگیری و معرفت‌اندوزی دستداران موضوعهای آن و نقض غرض خواهد شد و در این صورت نبودن چنین فرهنگی، زیان کمتری خواهد داشت؛ زیرا گزند نادانی هرگز بیش از دانش نارسا و آشفته و نابسامان و گمراه‌کننده نبوده است.

آنچه در این گفتار آوردم، مثنی از خروار و اندکی از بسیار است؛ وگرنه نکته‌هایی از این دست، در سراسر این کتاب، تا بدان اندازه است که یادکرد همه آنها، حجم این گفتار را به دو برابر آنچه اکنون هست، افزایش خواهد داد و ناچار باید محدود بودن وقت و حوصله خوانندگان و ضرورت پرهیختن از درازگویی و اولویت هر چه کمتر کاغذ سیاه کردن در این روزگار را نیز در نظر داشته باشم.

این بررسی را از یک سو به اعتبار در میان بودن پای حماسه ملی ایران و نام بلند فردوسی و از سوی دیگر به منظور جلب توجه «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» به ژرف بینی و دقت هر چه بیشتر در چگونگی انتشار دستاورد کارهای پژوهشی و مسئولیت خطیر و سنگینی که در برابر تاریخ و فرهنگ کهن ایران زمین و ملت ایران بر عهده گرفته است، به عمل آورده‌ام. با این امید که در آینده، مدیران و مسئولان و دست‌اندرکاران آن مؤسسه، هر کتابی را پیش از پذیرش نهایی و فرستادن به چاپخانه، برای ویرایشی بنیادی و همه‌جانبه - هم در صورت و هم در سیرت - به دست صاحب‌نظران و کارشناسان و ویژه کاران بسپارند تا برآیند آن همه زحمت و هزینه، اثری برآستی ویراسته و سودمند و رهنمون به مقصود و در خدمت دانش و ادب و فرهنگ از کار درآید.

چهارم آذرماه ۱۳۷۰



۱. از جمله می‌توان از کتاب رهنمون و ارزنده «کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه» به تدوین «ایرج افشار» یاد کرد که در دومین چاپ آن (۱۳۵۵) تعداد ۱۸۵۲ مآخذ فردوسی‌شناختی و شاهنامه‌شناختی فهرست شده و به گفته مؤلف کتاب، تا سال ۱۳۶۹ نزدیک به ۱۲۰۰ مآخذ تازه نیز بر فهرست پیشین افزوده شده است. (← ایرج افشار: ۱۲۰۰ مآخذ تازه، ماهنامه آدینه، شماره ۵۳، تهران - دی‌ماه ۱۳۶۹)

2. Fritz Wolff: Glossar Zu Firdosis Schahname, Berlin 1935. (Reprinted by: Georg Olms,

۳. شاهنامه فردوسی، چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی، ۹ جلد (مسکو، ۱۹۶۰ - ۱۹۷۱ م.) و شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم و دوم - نیویورک، ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ و داستان رستم و سهراب و داستان سیاوش به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۲ و ۱۳۶۳.
۴. در این زمینه می‌توان کتابهایی مانند «فرهنگ اساطیر یونان و رم» اثر «پیر گریمال» را مثال زد (ترجمه فارسی آن از دکتر احمد بهمنش منتشر شده است.) که حتی خوانندگان ناآگاه از اساطیر یونان و رم، می‌توانند با جستاری کوتاه در آن، هر یک از نامهای آن اساطیر و داستانهای مربوط بدان را به مطالعه گیرند.
۵. تأکیدها هم‌جا از ماست.
۶. فرهنگ نامهای اوستا تألیف هاشم رضی، بخشی از چنین کار بزرگی است.
۷. «بیش از سی سال است که شیفته‌وار، دلبسته شاهنامه فردوسی هستم.» (ص هفت)
۸. بیش از ۵۰ مورد غلطهای فاحش چاپی را در سراسر کتاب یادداشت کردم که یادکرد آنها در این‌جا هم بر درازای این گفتار خواهد افزود و هم به طبع ملال‌انگیز خواهد شد.

9. Abbreviations.

۱۰. ← اوستا، کهن‌ترین سرودها و متهای ایرانی، گزارش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید - تهران ۱۳۷۱.
 ۱۱. در ویرایش خالقی مطلق: زگیتی سر. (سعیدی سیرجانی در ضحاک ماردوش به تصحیح قیاسی: زگیتی سر.)
 ۱۲. در ویرایش خالقی مطلق: هنر.
 ۱۳. چاپ مسکو، ج ۱، صص ۴۲ - ۴۳، بب ۶۱ - ۷۱.
 ۱۴. در پاره‌ی داستانها و روایت‌های جدا از شاهنامه، بانوگنسنسپ یا گنسنسپ بانو دختر رستم، همسر گیو است و بیژن فرزند این دو و نوه رستم به شمار می‌آید و منیژه همسر بیژن، عرویس دختر رستم یا همسر نوه او محسوب می‌شود.
 ۱۵. زمزم به معنی زمزمه کردن و آهسته و نیمه‌پنهان سخن گفتن یا چیزی را پیش خود برخواندن، برگردان عربی باژ یا واژ است و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه این واژه را به کار برده و نوشته است که نخستین کسی که به زمزم سخن گفت (بازگرفت) سروش بود.
- * در شاهنامه، ویرایش «خالقی مطلق» (دفتر دوم، ص ۳۲۱)، این بیت در میان ۱۲ بیت «روایت زادن فرود» به نقل از چندین دستنویس، در شمار افزوده‌ها و در زیرنویس آمده است.